دوشنبه 16/06/93

جلسه 1191

بحث در تصویرهای مسلک نهی و مسلک نفی بود در قاعده لاضرر.

عرض کردیم در مسلک نهی دو تصویر و تخریج وجود دارد، یکی تصویر شیخ الشریعه است که مفاد لاضرر را نهی الهی دانسته اند از اضرار به مردم، و دیگری تصویر امام هست که نهی از اضرار را نهی ولائی و سلطانی دانسته اند، چون اقلعها و ارم بها الیه امر ولائی بود تعلیل آن هم مناسب است یک حکم ولائی باشد، که ما در جواب عرض کردیم هیچ الزامی نیست، بر فرض اقلعها و ارم بها الیه امر ولائی باشد یا اذن ولائی باشد بنا بر اینکه رجل انصاری بدون اذن پیامبر نمی توانست قلع شجره بکند، -البته این به نظر ما درست نیست، رجل انصاری برای دفاع از عِرضش می توانست قلع شجره کند ولو بدون اذن حاکم- ولی برفرض که شما بفرمائید این از مراتب نهی از منکر بود و این مرتبه نهی از منکر که مستلزم اتلاف مال غیر است نیاز به اذن حاکم دارد و اقلعها بشود امر ولائی یا اذن ولائی پیامبر، ولی عرض ما این بود که هیچ محذوری ندارد امر ولائی را تعلیل کنند به یک حکم شرعی، مثل اینکه بگویند فلانی را حبس بکنید چون می خواهد آدم بکشد و کشتن مؤمن حرام است، احبسوا فلانا فانه یرید قتل المؤمن و قتل المؤمن حرام.

بله این مقدار از عرض ما اثبات نمی کند که نهی لاضرر نهی الهی بود، و فقط فرمایش امام را که قرینه بر نهی سلطانی می خواست اقامه کند مواجه با اشکال می کند ولی برای اثبات مدعای اینکه نهی نهی الهی بوده است ما نیاز به قرینه دیگر داریم، صرف اینکه ما مناقشه کردیم در فرمایش حضرت امام که گفت ظهور اقلعها و ارم بها الیه فانه لاضرر و لاضرار در نهی سلطانی است، این کافی نیست برای اثبات اینکه پس نهی نهی الهی بوده است.

**اثبات حکم الهی بودن لاضرر**

ولی دو راه وجود دارد بر اینکه اثبات کنیم مفاد لاضرر و لاضرار حکم الهی است:

**راه اول:** آنی است که دیروز عرض کردیم که بسیار بعید است که شرع مقدس اسلام حکمی راجع به اضرار و ضرار به مردم که مصداق بارز ظلم است جعل نکرده باشد و این را واگذار کرده باشد به اختیارات حاکم، در حالی که تحریم ظلم و امر به قسط هدف اصلی ادیان الهی هست.

**راه دوم:** راهی است که مشهور ادعا می کنند می گویند اصل اولی در امر و نهیی که پیامبر و ائمه علیهم السلام می کنند این است که این امر و نهی ناشی از حکم شرعی است نه ناشی از اعمال ولایت، اینکه پیامبر بفرماید مثلا که زیان زدن ممنوع است این ظاهر متشرعی اش این است که این یعنی شرعا ممنوع است نه این که من نهی ولائی می کنم، این ادعائی است که مشهور دارند که می گویند اصالت در بیانات پیامبر و ائمه علیهم السلام اصل اولی یعنی ظهور اولی این است که بیان احکام الهی می کنند، این دو تخریج راجع به مسلک نهی.

**تخریجهای مسلک نفی**

اما تخریجهای مسلک نفی؛ کسانی که قائلند لاضرر مفادش نفی حکم ضرری است اینها تخریج های مختلفی دارند و این تخریج های مختلف ثمرات مختلفی هم دارد:

**تخریج اول:** تخریجی است که مرحوم شیخ انصاری، مرحوم محقق نائینی و جمعی از اعلام از جمله مرحوم استاد این نظر را قائل بودند، می گفتند لاضرر یعنی لاحکم یوجب الضرر، اراده شده از ضرر حکم ضرری، لاحکم ینشأ منه الضرر.

مرحوم شیخ انصاری در توجیه این بیان فرموده است که ما به معنای حقیقی لاضرر که إخبار از عدم ضرر است نمی توانیم ملتزم بشویم چون کذب لازم می آید، نمی شود ملتزم شد که ما در عالم تکوین ضرر نداریم، ضرر در عالم تکوین الی ما شاء الله است، این قرینه می شود که بگوئیم معنای لاضرر این است که لاحکم یلزم منه الضرر، بعد می فرماید لاحکم یلزم منه الضرر اعم است از حکم تکلیفی یا حکم وضعی، وجوب وضوء بر کسی که آب ندارد و باید با مبلغ زیاد آب تهیه کند، این وجوب وضوء حکمٌ یلزم منه الضرر.

همین شیخ اعظمی که در مکاسب در خیار غبن گفت آقا این که ضرر نیست، ما پول زیادی بدهیم برای اینکه آب بخریم وضوء بگیریم این به ازاء آن اجری که به دست می آوریم چیزی نیست، نقص مالی است که به ازاء اجر معنوی ای که دارد ضرر بر او صدق نمی کند، و در آنجا وقتی این را فرمود به ایشان اشکال کردند از جمله مرحوم آخوند در حاشیه مکاسب به ایشان اشکال کرد که آقا این اجر را می دهند برای تحمل ضرر، این اجری که می دهند به این آقائی که یشتری الماء بالف دینار و یتوضأ اجر به او می دهند برای تحمل ضرر، آن وقت شما می گوئید که این اجر مانع از صدق ضرر است، خوب مرحوم شیخ که در مکاسب در بحث خیار غبن اینجور فرموده در رسائل خلاف این را فرموده است، فرموده انصافا این وجوب وضوء برای کسی که باید با مبلغ زیادی آب وضوء بخرد حکم یلزم منه الضرر، و لاضرر می گوید لاحکم یلزم منه الضرر.

و یا جواز دخول مالک یعنی سمره و رفتن او برای سرکشی به درختش بدون اذن گرفتن از رجل انصاری، جواز دخول سمره به غیر استئذان از انصاری حکمٌ یلزم منه الضرر علی الانصاری و لاحکَم یلزم منه الضرر.

مثال سومی می زند ایشان، می گوید ترافع به قاضی جور حرام است، مقبوله عمر بن حنظله هم داشت من تحاکم الیهم فقد تحاکم الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به، یا معتبره ابی خدیجه فرمود ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضا الی هؤلاء، تحاکم به قاضی جور حرام است، اما حرمت این تحاکم و ترافع برای کسی که استنقاذ حقش توقف دارد بر ترافع نزد حاکم جور حکمٌ یلزم منه الضرر، به این شخصی که مظلوم واقع شده و حق او را می خواهند بخورند بگویند یحرم علیک الترافع الی حاکم الجور، خوب این حکم یلزم منه الضرر علیه و منشأ می شود حق او پایمال بشود، و لاحکم یلزم منه الضرر، اینها احکام تکلیفی بودند.

مرحوم شیخ فرموده حکم وضعی هم اگر مستلزم ضرر باشد لاضرر او را بر می دارد، مثل لزوم بیع الغبن، لزوم بیع الغبن حکمٌ یلزم منه الضرر علی المغبون، بله حکم وضعی است و لکن فرقی نمی کند، هیچ حکمی شارع جعل نکرده است که مستلزم ضرر بر مکلف باشد ولو حکم وضعی.

**اقول:** این فرمایش مرحوم شیخ و من تبعه از نظر استعمال ادبی باید توجیه بشود، چه جور می شود که لاضرر از او اراده بشود لاحکم یلزم منه الضرر، چون گفته می شود که این حکم علت ضرر است، و یا حتی گفته می شود که معدّ برای تحقق ضرر است، علت تامه هم نیست، معدّ است برای تحقق ضرر، و بر فرض علت باشد برای تحقق ضرر و بالاتر از معدّ باشد ولی باز علة الضرر است نه خود ضرر، اگر وضوء مستلزم بذل مال کثیر باشد وجوب وضوء ضرر نیست، ضرر یعنی زیان، وجوب وضوء که زیان نیست بلکه سبب زیان است، سبب این است که من مکلف به زیان بیفتم، که عرض کردم حتی در سبب و علت بودن وجوب وضوء برای ضرر بعضی مناقشه کردند مثل مرحوم امام می فرماید اصلا وجوب وضوء علت ضرر نیست، علت ضرر خود مکلف است که اراده می کند صدها هزار تومان پول بدهد و آب وضوء بخرد، و اما وجوب وضوء صرفا یک معدّ و داعی است برای مکلف که این وضوء ضرری را بگیرد.

این اشکال بالاخره باید جواب داده بشود، مرحوم شیخ و مرحوم نائینی و یا کسانی که تبعیت کردند از این بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی و استاد که می گویند لاحکم یلزم منه الضرر، اینها باید توضیح بدهند که ضرر فوقش معلول حکم شرعی است چه طور شده اطلاق شد بر خود این حکم؟

توجیه این مطلب ممکن است از چهار راه بشود:

**راه اول:** این است که مجاز در تقدیر باشد، مثل و اسئل القریة، که می گویند یعنی و اسئل اهل القریة، لاضرر مجاز در تقدیر داشته باشد أی لاحکم یوجب الضرر، این راه اول.

**راه دوم:** مجاز در کلمه باشد، مجاز در کلمه از این باب که ما اسم مسبب را بر سبب اطلاق کنیم، چه جور اگر یک شخصی آتش روشن کند برای نعوذ بالله کشتن یک انسانی، شما راجع به این آتش روشن کردن بگوئید این قتل است این آدم کشی است، خوب قتل و آدم کشی معلول و مسبب از روشن کردن آتش هست، و لکن به خود این روشن کردن آتش گفتید این آدم کشی است این قتل است، اینجا هم درست است که ضرر معلول وجوب وضوء است مثلا ولی به خود وجوب وضوء گفته اند این وجوب وضوء ضرر و زیان است از باب حمل اسم مسبب بر سبب او مجازا.

**راه سوم:** مجاز ادعائی است، مجاز ادعائی که مجاز سکاکی هست و برخی مثل امام قده معتقدند همه مجازها از قبیل مجاز ادعائی است، و می فرمایند همین مجاز در تقدیرها همین مجاز در کلمه ها اینها مجاز ادعائی هستند، و اسئل القریة اینکه بگوییم یعنی و اسئل اهل القریة این لطافت استعمال را خراب می کند، اصلا و اسئل القریة می گوید از روستا بپرس چه بر سرش آمد است نه و اسئل اهل القریة، این که گفته می شود زیدٌ اسدٌ یعنی زید شیر است نه اینکه زید رجلٌ شجاع، اینکه لطافت زیدٌ اسدٌ را ندارد، زید اسد مجاز ادعائی است، والا به یک شخصی بگویند انت قمر ای انت جمیل، خوب انت قمر ابلغ است می گوید تو ماهی تو بدری، اینها مجاز ادعائی است، اینجا هم گفته می شود وقتی شارع گفت لاضرر ضرر را در همان معنای نقص بکار برد، گفت زیان نیست، منتها وقتی می گوید زیان نیست این ادعا می کند، می شود مجاز ادعائی، ادعا می کند زیان نیست از این باب که حکمی که منشأ زیان باشد نیست.

**اقول:** حالا عرض ما همین است که این راه اول که مجاز در تقدیر است خوب مجاز قرینه می خواهد لایصار الیه الا بقرینة.

و همینطور راه دوم که گفته شد مجاز در کلمه است خوب اینها قرینه می خواهد، حمل کلام بر مجاز خلاف اصل است، اگر ما بتوانیم در لاضرر ضرر را در معنای حقیقی اش به کار ببریم وجهی ندارد بر معنای مجازی حمل کنیم، و ما می توانیم ضرر را بر معنای حقیقی اش حمل کنیم، پس راه اول و دوم خلاف اصل است.

می ماند راه سوم که می شود مجاز ادعائی، اگر مقصود از آن این است که به حکم مثل وجوب وضوء که ضرری است به خود این حکم ادعاءا بگویند زیان، خوب این مجاز ادعائی است و این هم خلاف اصل است، اصالة الحقیقة می گوید معنای حقیقی استعمال جدی بشود، مجاز ادعائی هم خلاف اصالة الحقیقة است، اگر مقصود از این راه سوم این است که بگوئیم نخیر ضرر در همان معنای حقیقی اش بکار رفته و مجاز ادعائی هم به لحاظ ضرر نیست، ضرر همان نقصی است که حاصل است از وضوء، آن وضوءی که می گیریم و با آن دچار نقص می شویم حالا یا نقص مالی یا نقص بدنی، ضرر آن نقصی است که معلول وضوء است، اگر مقصود شما این است که ضرر را در همان معنای نقص استعمال کنیم و استعمال هم حقیقی است، ولی رفع آن ضرر رفع ادعائی باشد، یعنی ادعاء می کند زیان نیست به غرض این که بخواهد نفی کند وجوب وضوء مستلزم ضرر را، نفی بکند آن زیان را که بگوید ما زیان نداریم نقص در مال و بدن نداریم {نه اینکه ضرر را مجاز ادعائی بگیرد و حمل کند بر حکم که این خلاف اصالة الحقیقة بود}، اگر مقصود از این راه سوم این است که رفع را رفع ادعائی بکنیم بگوئیم رفع شده آن ضرر و آن نقص منتها رفعا ادعائیا، مثل یا اشباه الرجال و لارجال که لارجال نفی می کند رجولیت را از آنها به غرض رفع آثار آن که مردانگی و مروت است، می گوید لاضرر، ضرر همان نقصی است که حاصل می شود بعد از وضوء گرفتن، که یک هفته تب می کند بعد از وضوء با این آب سرد، آن نقص نیست، اما نفی آن ضرر نفی ادعائی است به غرض نفی وجوب وضوءی که منتهی به آن ضرر می شود، خوب این می شود نفی ادعائی ضرر، این هم گفته می شود که خلاف اصالة الحقیقة است نفی ادعائی، ولی اگر هم کسی بگوید ما مجبور هستیم چون نفی حقیقی که نمی شود کرد ضرر را چون الی ما شاء الله ضرر داریم مجبوریم نفی ادعائی کنیم، باز مدعای شیخ انصاری را ثابت نمی کند، شیخ انصاری می گوید اراده شده از ضرر حکمی که یلزم منه الضرر، پس باید ضرر ولو به نحو مجاز ادعائی حمل بشود بر این حکمی که یلزم منه الضرر، خوب این خلاف اصالة الحقیقه است و هیچ وجهی ندارد تا منحصر نشده توجیه به این راه این توجیه را بپذیریم.

**راه چهارم:** راهی است که می گوید اصلا اگر از لاضرر اراده بشود نفی حکمی که یلزم منه الضرر این استعمال حقیقی است، نه مجاز در تقدیر هست و نه مجاز در کلمه است و نه مجاز ادعائی، بلکه استعمال حقیقی است ولو از ضرر اراده کنیم حکم ینشأ منه الضرر را، چطور؟ مرحوم نائینی که این راه چهارم را انتخاب کرده فرموده که ما نظرمان این است که حمل اسم مسبب بر سبب در یک صورت مجاز است و در یک صورت حقیقت، اگر سبب تولیدی باشد مثل تیر اندازیِ به یک انسان یا پرتاب کردن او از بلندی که سبب تولیدی قتل او است، در اینجا استعمال حقیقی می شود که بگویند این تیراندازی کشتن انسان است هذا قتلٌ، پرتاب کردن یک انسان از بالای بلندی سبب تولیدی قتل اوست هذا قتلٌ، این استعمال حقیقی است، اما اگر سبب تولیدی نباشد یعنی اراده مکلف متخلّل بشود، مثل اینکه نصب سلّم که می کنید بعدش باید اراده کنید صعود الی السطح را، نصب سلم سبب تولیدی نیست، بله آنجا اگر موقع نصب سلّم بگویند که هذا صعود الی السطح این مجاز است.

بعد مرحوم نائینی فرموده است که حکم شرعی از قبیل سبب تولیدی است برای ضرر، وقتی شارع الزام می کند من مکلف را می گوید باید وضوء بگیری در حالی که وضوء برای من ضرر دارد، خوب وجوب وضوء می شود سبب تولیدی ضرر، و اطلاق اسم مسبب بر سبب تولیدی اطلاق حقیقی است نه مجازی.

**لایقال:** نفرمائید که آقا در سبب تولیدیِ تکوینی خوب اراده مکلف متخلل نیست، تیراندازی که کرد طرف زید دیگر زید کشته می شود، رمی رصاص به سمت او تولید قتل می کند، بعد از رمی رصاص دیگر اراده من نقشی ندارد، ولی در تکلیف شرعی اراده من مکلف متخلل می شود وجب علیّ الوضوء فاردت ان اتوضأ فتوضأت و تضررت، اراده متخلل شد، اینجا که سبب تولیدی نمی شود، سبب تولیدی این است که اراده بعد از تحقق سبب متخلل نشود.

**فانه یقال:** جواب می دهند می گویند که در مرتکز متشرعه اراده عبد مقهور اراده مولا است، الآن شما حساب کنید دولت یک قانونی وضع کند که اجراءش باعث ضرر مردم است، استعمال حقیقی می شود که این قانون ضرر زد به مردم، با اینکه مردم خودشان طوعا او کرها اراده کردند تبعیت کنند از قانون، ولی اراده آنها مقهور است چون اگر این کار را نکنند مجازات می شوند، خوب اراده مکلف هم مقهور اراده خداست، اگر خدا واجب بکند من وضوء بگیرم ولو وضوءِ ضرری، من ارده ام دیگر نقش ندارد در عالم تشریع، اراده من مقهور اراده خداست باید امتثال کنم، ولذا صدق می کند که بگوئیم وجوب وضوء به من ضرر زد، نمی گویند که نه آقا خودت به خودت ضرر زدی، می گویم من خودم اراده ام تاثیر ندارد، نمی توانم نافرمانی کنم.

**اقول:** به نظر ما این راه مرحوم نائینی هم درست نیست، برای اینکه فرق است بین اینکه بگویند هذا الحکم أضرَّ بالناس که ما هم قبول داریم استعمالِ حقیقی است، یا بگویند هذا الحکم ضررٌ، شما می خواهید بگوئید این حکم ضرر است نه اینکه این حکم مضرّ است، خوب بله بگوئید مضرّ است ما حرفی نداریم، وجوب وضوء برای مریض مضرّ است به حال او، استعمال هم حقیقی است، اما لاضرر که نمی گوید لامضرَّ بلکه می گوید لاضررَ یعنی زیان نیست، وجوب وضوء که مصداق حقیقی زیان نیست، زیان معلول خود وضوء است یا وضوء متوقف است بر یک مقدمه ضرریه، باید مبلغ زیادی پول بدهم آب بخرم، آب که خریدم بعد صد هزارتومان نقص مالی پیدا می کنم، آن نقص مالی ضرر است آن نقص بدنی ضرر است، وجوب وضوء مضرّ است، همانطور که وضوء مضرّ است وجوب وضوء هم مضرّ است، منتها وضوء مضرّ تکوینی است برای من مریض، وجوب وضوء مضر تشریعی است، عرفا به او هم می گویند مضر، این قبول، ولی ضرر نمی گویند.

ولذا این تخریج اول خلاف ظاهر است، اراده لاحکم یلزم منه الضرر از لاضرر خلاف ظاهر است و تا قرینه معیّنه ای نباشد نمی شود او را پذیرفت.

یقع الکلام فی التخریج الثانی که تخریج صاحب کفایه است، می گوید لاضرر أی لافعل ضرری به غرض نفی حکم آن که وجوب است، جامعش این است که لاضرر أی لاموضوع ضرری بغرض نفی حکمه، حالا گاهی موضوع ضرری وضوء ضرری است، لاوضوء ضرری به غرض نفی وجوب، گاهی بیع غبنی است که بیع غبنی هم ضرری است دیگر، می شود لاموضوع ضرری، بیع غبنی نیست یعنی لزوم ندارد، تأمل بفرمائید ببینیم صاحب کفایه چی فرموده است.